

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این مسئله است که بر کسی حج مستقر شده ولی بعداً به خاطر یک مرضی که «لا یرجی زواله» یا به خاطر یک حصری یا کبر سن، خودش مباحثراً نمی‌تواند حج را انجام بدهد و الآن هم زنده است، آیا بر چنین شخصی استنابه واجب است یا خیر؟ اقوال را ذکر کردیم، مشهور قائل به وجوب استنابه هستند، در مقابل مشهور مرحوم نراقی در کتاب مستند استنابه را مستحب می‌داند نه واجب.

مرحوم سید در متن عروه فقط می‌فرماید: «لظهور الاخبار الواردة فی الوجوب»؛ روایاتی داریم که ظهور در وجوب دارد که آن روایات باید بررسی شود، اما مجموعاً سه دلیل برای قول مشهور داریم، غیر از اجماعات محکیه‌ای که بیان کردیم که این اجماعات وجود دارد سه دلیل هست.

دلیل اول بر وجوب استنابت

دلیل اول آیه شریفه «لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً»^[1] است که از تعبیر «لله علی الناس» استفاده کردیم که لام ظهور در ملکیت دارد؛ یعنی خدا مالک یک چیزی در ذمه مردم است و آن این است که حج به جا بیاورند، حال اگر خودش بتواند مباحثراً انجام بدهد که انجام بدهد اما اگر خودش نتوانست برای اینکه این حج مملوک خداست یک کسی را نایب بگیرد و استنابه کند و آن نایب حج را انجام بدهد؛ یعنی آیه می‌گوید: حج «ملکٌ لله علی ذمه الناس»؛ یعنی افراد باید به نحوی از این عهده خارج شوند اگر خودشان انجام دادند خارج می‌شوند و خودشان نتوانستند لااقل نایب بگیرند برای اینکه از این عهده خارج شوند.

سه پاسخ از این استدلال داده شده و گفتیم لسان آیه وجوب حج، لسان ضمان، عهده و اشتغال ذمه است؛ یعنی تقریباً چیزی شبیه مال است، مثل اینکه می‌گوئیم یک شخصی مالی بر عهده‌اش هست نتیجه‌ش قهری‌اش آن است که می‌گوئیم یا خودت این مال را ادا کن تا از عهده خارج شوی، یا دیگری بیاورد این مال را ادا کند و تو از عهده خارج شوی، اینجا هم لسانش شبیه همین ضمان در امور مالی است.

پاسخ سوم مرحوم شاهرودی و ارزیابی آن

پاسخ سوم که مرحوم هاشمی می‌کنند این است که اگر واقعاً آیه دلالت بر این دارد بگوئیم بر فرضی که خودش تمکن دارد که مباحثراً به حج برود، لزومی ندارد خودش برود باز آنجا هم یک کسی را نایب بگیرد و آن نایب حج را انجام بدهد در حالی که این مطلب واضح البطلان است.^[2]

به نظر ما این اشکال وارد است؛ یعنی اگر از آیه ملکیت را استفاده کردیم و شبیه ضمانات مالی قرار دادیم، یک نتیجه قهری اینطور باید داشته باشد؛ یعنی نتیجه‌اش باید این باشد که حتی اگر انسان مباشرتاً هم تمکن از انجام حج دارد لزومی ندارد خودش انجام بدهد و همان موقع هم که تمکن دارد دیگری را اگر نایب قرار داد باید بگوئیم اشکالی ندارد.

ممکن است گفته شود: آیه دلالت بر این معنا دارد و اگر ما بودیم و آیه، چنین نتیجه‌ای را می‌گرفتیم، اما روایات این آیه را تخصیص زده که می‌گوید: اگر خودت می‌توانی مباشرتاً، خودت باید انجام بدهی و اگر تمکن نداشتی اینجا استنباه کن؛ یعنی اگر این روایات را نداشتیم همان نظر را می‌دادیم (یعنی آیه می‌گوید: «لله على الناس حج البيت»، من یا خودم می‌روم یا نایب می‌گیرم)، اما حال که روایات هست، روایات، استنباه را مقید می‌کند به فرض عدم تمکن مباشری.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

سه پاسخ مرحوم شاهرودی را ذکر کرده و گفتیم جواب اول و دوم قابل مناقشه بود و جواب سوم را پذیرفتیم، منتهی با این نکته‌ای که اضافه کردیم. در ذیل آیه یک نکته‌ای دارد که مسئله استدلال به این آیه بر مسئله استنباه کاملاً مخدوش می‌شود و این استدلال مع قطع النظر عن الذیل است، آیه می‌فرماید: «و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»، بعد می‌فرماید «و من كفر فإن الله غنی عن العالمين»، این ذیل به خوبی قرینه است بر اینکه این حج را انسان خودش باید انجام بدهد، اینکه بگوئیم آیه می‌گوید حتی در فرضی هم که تمکن داشتی می‌توانی استنباه کنی با ذیل سازگاری ندارد؛ زیرا ذیل آیه «و من كفر فإن الله غنی عن العالمين» این قرینه واضح است بر اینکه تصرف کنیم در آن «لله على الناس» و بگوئیم این فقط باید خودش انجام بدهد؛ یعنی ما باشیم و این آیه، مجموعاً اصلاً از آیه جواز استنباه را هم نمی‌فهمیم، چه برسد به اینکه از آیه وجوب استنباه را بفهمیم.

پس روشن شد دلیل اول با این بیانی که گفتیم اصلاً دلالت ندارد و استشمام مسئله استنباه از آن نمی‌شود تا چه رسد به اینکه بخواهد ظهور و دلالت داشته باشد.

دلیل دوم: روایات

دلیل دوم را مرحوم نراقی در کتاب مستند ذکر کرده و می‌گوید: «و بالنصوص مفید لوجوب الاستنباه مع الاستقرار بعد الموت»؛ ما روایاتی داریم که دو قید در این روایات وجود دارد: (1) اگر بر کسی حج مستقر شده باشد، (2) و بمیرد. روایاتی داریم که بعد از فوتش باید از اصل مال او حجتش قضا بشود و انجام شود. مرحوم نراقی بیان استدلال را می‌گوید: اگر استقرار شد سپس مُرد، بعد الموت دیگران باید حجّ این را قضا کنند آن هم از اصل مال.

«فحين الحياة مع اليأس اولى»^[3]؛ یعنی الآن زنده است و حج بر او مستقر است، مأیوس هم هست؛ یعنی یک مرضی مثل کبر سن دارد و نمی‌تواند برود، الآن می‌گوئیم استنباه کند به طریق اولی، یک اولویتی را مرحوم نراقی از این روایت فهمیده است.

برخی دیگر می‌گویند: کاری به اولویت نداریم، در این روایات تعلیلی آورده شده که از آن تعلیل برای ما نحن فيه می‌توانیم استفاده کنیم؛ چون روی بیان مرحوم نراقی مسئله می‌رود در باب قیاس اولویت، اما روی این بیانی که الآن می‌خواهیم عرض کنیم مسئله می‌رود روی تنقیح مناط و تعلیل و علتی که در این روایات ذکر شده است. این روایات در جلد 11 وسائل الشیعه باب 25 آمده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ تُؤْفَى وَ أُوصِيَ أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَمِنْ ثُلُثِهِ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَتْرِكْ إِلَّا قَدْرَ نَفَقَةِ الْحُمُولَةِ وَ لَهُ وَرَثَةٌ فَهُمْ أَحَقُّ بِمَا تَرَكَ فَإِنْ شَاءُوا أَكَلُوا وَ إِنْ شَاءُوا حَجُّوا عَنْهُ.^[4]

راوی از امام صادق (علیه السلام) می پرسد: کسی مُرده و وصیت کرده یک حجی از جانب او انجام شود. حضرت فرمود: اگر این شخص ضروره است و تا به حال حج نرفته، از اصل مالش باید این حج ادا بشود؛ زیرا این به منزله دین واجب است و اگر قبلاً حج انجام داده از ثلث مالش باید داده شود.

عنوان باب 28 وسائل الشیعه این گونه است: «بَابُ أَنْ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ كَانَ مُسْتَطِيعاً وَ جَبَّ أَنْ تُقْضَى عَنْهُ مِنْ أَصْلِ الْمَالِ وَ إِنْ لَمْ يُوصِ بِهَا»؛ اگر کسی بمیرد و حجة الاسلامش را انجام نداده و مستطیع هم بوده، اگر وصیت هم نکرده باشد باید از اصل مال قضا بشود. این باب 28 چند روایت دارد که روایت اول آن عبارت است از:

روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ لَمْ يَحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ يَتْرُكُ مَالاً قَالَ عَلَيْهِ أَنْ يُحَجَّ مِنْ مَالِهِ رَجُلًا صَرُورَةً لَا مَالَ لَهُ.^[5]

شیخ طوسی سندش به موسی بن قاسم می رسد که صحیح است، لذا این روایت صحیح است. راوی از حضرت می پرسد: کسی مُرده و حجة الاسلام انجام نداده و مالی هم دارد؛ حضرت فرمود: باید یک مرد ضروره ای (که تا به حال حج نرفته) که مال ندارد از طرف او حج را انجام بدهد.

روایت سوم

وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَمْ يَحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ نَعَمْ.^[6]

روایت دوم باب 28، صحیح محمد بن مسلم است. راوی درباره مردی می پرسد که حجة الاسلام را انجام نداده و از دنیا رفته است؛ حضرت می فرماید: باید از طرف او نائب گرفته و حج انجام دهد.

این روایاتی است که می گوید کسی مُرده و بر ذمه او حجة الاسلام بوده و نرفته و مالی هم الآن دارد، می گویند باید حجة الاسلام از طرف او انجام شود، وصی اش باید کسی را نایب بگیرد که حجة الاسلام انجام بدهد و از اصل مالش هم این حجة الاسلام باید داده شود.

باب 29 هم بعضی از روایات را دارد، حدیث اول را هم مراجعه کنید. پس در باب 25، 28 و 29 روایاتی دارد که از آن استفاده می شود اگر بر کسی حج واجب بوده و مُرد و مالی هم باقی گذاشته، حتی اگر وصیت هم نکرده باشد باید از اصل مال استنباه کنند و برای و حجی را انجام بدهند. در اینجا دو بیان وجود دارد:

یک بیان، تعلیل است، در اولین روایتی که خواندیم آمده است: «إنه بمنزلة دين الواجب»، مُردن که سبب دین نمی‌شود، کسی هم که حج برایش مستقر بوده و زنده است و قدرت انجام هم ندارد این تعلیل آنجا هم جریان دارد، الآن هم حج عنوان دین بر عهده‌اش را دارد. لذا می‌گوئیم اگر حج دین شد فرق نمی‌کند حیاً یا میتاً، اگر میتاً دین است باید دینش ادا بشود، حیاً هم دین است و دینش را خودش باید ادا کند و در اینجا استنباه داشته باشد.

بعضی از بزرگان استدلال به این روایت را پذیرفته و در آخر گفتند: «لا یبعد استفادة العرف من السنة هذه الروایات وجوب الاستنباه فی زمن الحیاة ایضاً اذا كان الحج مستقراً»؛ اینجا فقط یک تأملی که وجود دارد این است که بگوئیم چه بسا تا زمانی که خودش هست استنباه معنا نداشته باشد، این احتمال را چطور دفع کنیم؟ بگوئیم وقتی مُرد یک استقراری این دین پیدا می‌کند، استقرارش به این است که نایب بگیرند و برایش انجام بدهند اما تا زمانی که خودش هست این استقرار دین از کجا؟

شاید بگوئیم در زمان حیات (آن طوری هم که خود مرحوم نراقی قائل است) استحباب استنباه وجود داشته باشد، به بیان دیگر، احتمال بدهیم این موت در استقرار این دین و در وجوب اداء دخالت داشته باشد، اما تا زمانی که خودش هست الآن قدرت هم ندارد، بگوئیم الآن استنباه لازم نباشد اما بعد از فوتش، این فوت در استقرار و تثبیت این دین دخالت دارد، وقتی دین تثبیت شد وجوب استنباه می‌آید، اما وقتی دین تثبیت نشده در زمان حیات نمی‌توانیم بگوئیم هنوز این دین تثبیت شده، چون خودش که نمی‌تواند برود، الآن قدرتی ندارد برود.

بنابراین ما هستیم و این طایفه از روایات، روایاتی که می‌گوید: «من مات و لم یحج حجة الاسلام»؛ مالی هم دارد، اینجا در بعضی از روایات دارد سائل گفته «اوصی»، در بعضی از روایات دارد ولو وصیت هم نکرده باشد، می‌گوییم فرقی نمی‌کند چه وصیت کند و چه وصیت نکند از مالش باید حجة الاسلام او قضا بشود، ولی ما از کجا مسئله موت را تأثیرش را نفی کنیم؟ بگوئیم ممکن است بعد از موت استقرار پیدا کند این دین، حالا که استقرار پیدا کند نیابت هست. فرض کنید در زمان حیاتش درست است این مرضی دارد که «لا یرجى زواله»، ولی ممکن است یک وقتی از بین برود و این فرع هم بعداً داریم که اگر کسی مرضی داشت و مأیوس از زوالش بود، اما «ثم زال العذر»، نمی‌شود به صورت قطعی این استفاده را کرد.

بیان دوم

بیان دوم آن است که بگوئیم اگر میتاً استنباه لازم است، حیاً به طریق اولی است، این اولویت از کجا آمد؟ این اولویت ظنیه است، اولویت قطعی نیست و نمی‌توانیم به این روایات برای این مدعا استدلال کنیم.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

دلیل اول و دوم نزد ما ناتمام بود، ولو دلیل دوم را بعضی از بزرگان قبول کردند اما عمده دلیل سوم یعنی روایات است. روایات را برخی مثل مرحوم شاهرودی بزرگ و مرحوم خوئی طایفه‌بندی نکردند، بعضی‌ها مثل مرحوم والد ما سه طایفه کردند و برخی هم دو طایفه کردند. خود این یک جنبه فقهاتی می‌خواهد که آیا در چنین مواردی طایفه‌بندی مطابق با صناعت هست یا نیست؟

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[2]. كتاب الحجّ، ج2، ص 312.

[3]. «و بالنصوص المفيدة لوجوب الاستنابة مع الاستقرار بعد الموت، فحين الحياة مع اليأس أولى، لجواز الاستنابة حيّا، اتّفاقاً فتوى و نصّاً.» مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج11، ص: 71.

[4]. وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 67، ح 14258 - 4.

[5]. 14268 الكافي 4 - 306 - 3؛ التهذيب 5 - 15 - ؛ وسائل الشيعة، ج11، ص: 71-72، ح - 1.

[6]. التهذيب 5 - 15 - 43؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 72، ح 14269 - 2.